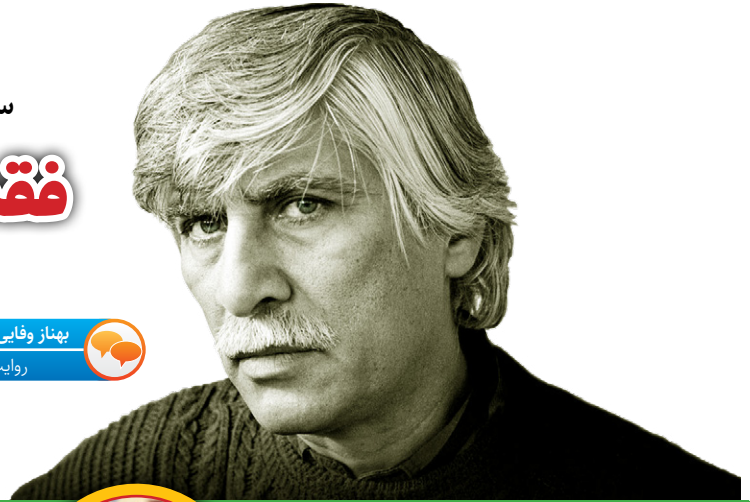


## سه روایت در سوگ نگهبان افسانه‌های ایران فقدانی فراتر از یک نام

در سوگ خاموشی بهرام بیضایی، سه چهره از اهالی رسانه و اندیشه، منوچهر اکبرلو، جبار آذین و محمد ناصری‌راد با سه روایت متفاوت اما هم‌صدا، از فقدان هنرمندی نوشتند که نه فقط یک نام در تاریخ هنر، بلکه ستون حافظه، روایت و وجدان فرهنگی ایران بود.

بهناز وفايي وحدت  
روايت



جبار آذین، نویسنده، منتقد و مدرس سینما و تلویزیون

### روح درخشان هنر ایران زمین ملکوت را فروزان کرد

هنر فاخر و مانای ایران و جهان، یکی از بزرگترین و تکرار ناپذیرترین هنرمندان شاخص خود را از دست داد و به سوگ استاد کبیر بهرام بیضایی نشست. هنرمندی ژرف‌نگر با اقیانوسی از دانش و معرفت که در جایگاه منجی و احیاگر هنر و فرهنگ ایران زمین و پرچمدار سینمای ارزشمند انتقادی و اجتماعی و روشنا بخش هنرهای نمایشی با تکیه بر تاریخ غنی ایران و نگاهی متفاوت و ممتاز به انسان و انسانیت و هنر و فرهنگ و شخصیت والای زن، خدماتی بی نظیر و شایسته به ایران و جهانیان کرد. درباره عزت و عظمت شخصیت پر فروغ استاد بیضایی و آثار بزرگ و تئاتری و سینمایی او کتابها باید نوشت و همایش‌ها برگزار کرد. او با پشتوانه‌ای از پژوهش و نمایشهای جذاب و پرمحتوای سیاسی و اجتماعی افق نگاهش را از صحنه تئاتر تا دوربین سینما امتداد بخشید و هنرمندانه و متفکرانه چون «رگبار» هنر و مهر و عشق بر سر سینمای ایران بارید و راوی شگرف و دگرگون از «مرگ یزدگرد» شد و تصویر ساخت. در سلسله فیلمنامه‌های عالی خود از «عیار تنها» و «لیلا دختر ادیسو» و «آینه‌های روبه‌رو» نوشت و ترسیم‌گر چهره‌های زشت و زیبای جامعه سوداگر و انسان‌های زخمی و عصیان زده شد. و در قبال پیچ و خم‌های زندگی و انسان‌ها، از دیروز تا امروز، تصویرگر امید در «شاید وقتی دیگر» شد. در هیاهوی یورش دشمن به وطن، جنگ را از زاویه‌ای دیگر دید و «باشو غریبه کوچک» را به ایران و جهان نمایاند. بیضایی پیشرو و پیشگام، در رودرویی بارنج‌ها و زخم‌ها و دردهای انسانی و اجتماعی، «سگ کنشی» را ساخت. در «مسافران» از باورها و اعتقادهای مسافران مادی و معنوی خود و مسافران، سخن‌ها گفت. «روز واقعه» بی‌مهمی که او نوشت و دیگران ساختند، یک واقعه تاریخی و دینی و اجتماعی بود، اما استاد بیضایی در زندگی هنری و فرهنگی کم نظیرش، خود و ایران و جهان و تئاترهای و سینمایی‌ها و اهالی هنر و قلم را با واقعه بزرگی دیگر به تلخی و اندوه پیوند داد و آن واقعه ترک جهان ما در غربت بود. او با عروج آسمانی خود، هنر و اندیشه و آزادی را سوگوار کرد. بیضایی کبیر که در دوران حاکمیت جهالت و اندیشه و هنر و ایران سبزی به ناچار، کوله مهاجرت را بر دوش کشیده بود، گرچه در خارج از ایران، همچنان فعال و درخشان بود، اما در حسرت ایران و هنرآفرینی در وطن جان سپرد. باید مدتی بگذرد تا ایران و ایرانیان و هنر شناسان جهان دریابند که چه جواهر یگانه‌ای را از دست داده‌اند. در ایام جوانی، این افتخار را داشتیم که از محضر استاد بهرام بیضایی بزرگ، درسهایی از تئاتر و سینما و جامعه‌نگری بیاموزم و این افتخار شاگردی همیشه با من است. او در مسیر هنرآموزی نسل‌های مختلف و روشنگری‌های اجتماعی جوانان دیروز و امروز نقش آفرینی سترگ بود. یاد و نام و راه اسطوره هنرهای نمایشی، فرهنگ، تئاتر و سینمای ایران استاد بهرام بیضایی جاودان.



منوچهر اکبرلو، منتقد و پژوهشگر

### بیضایی، مرد مردمان ایران

در روزگاری که همه به دنبال تقلید و تکرار بودند، جرأت کرد از دل اسطوره‌ها، تعزیه و نقالی ایرانی، زبانی کاملاً تازه برای تئاتر و سینما بسازد؛ زبانی که نه شرقی بود نه غربی، بلکه عمیقاً ایرانی و در عین حال جهانی. شاهنامه و اسطوره‌های ایرانی را نه فقط خواند، بلکه زنده کرد؛ او نشان داد که این داستان‌های کهن هنوز زنده‌اند و هنوز درباره ما و دردهای امروزمان سخن می‌گویند. حقیقت را بی‌پرده و بی‌پروا گفت؛ حتی وقتی همه سکوت را ترجیح می‌دادند، او در نوشته‌ها و سخنرانی‌هایش از جهل، استبداد، تحریف تاریخ و سرکوب استعدادها و پنهان کردن مردم سخن گفت و بارها به قیمت محرومیت از کار و نمایش، این راه را ادامه داد. زن را نه به عنوان قربانی یا تزئین، بلکه به مثابه نیروی اصلی تاریخ و هویت این سرزمین دید؛ زبانی که در آثارش نه فقط رنج می‌کشند، بلکه می‌جنگند، تصمیم می‌گیرند و گاهی تاریخ را عوض می‌کنند. با وجود همه موانع، سانسورها و طرد شدن‌ها، هرگز به سازش تن نداد؛ او که سال‌ها در تنهایی و غربت زیست، باز هم نوشتن را رها نکرد و حتی در دور دست‌ترین نقطه، به احیای فرهنگ و زبان پارسی ادامه داد. عاشق مردم بود، اما عاشق جهالت‌شان نبود؛ او همیشه به استعداد نهفته در مردم باور داشت و معتقد بود که این استعداد می‌تواند به جهش بزرگی بینجامد، اگر جهل و تحقیر و سرکوب کنار برود. در روزگاری که همه دنبال محبوبیت و جایزه بودند، تنهایی را برگزید؛ تنهایی کسی که آثارش بارها روی صحنه نرفت، فیلم‌هایش توقیف شد و خودش از وطن دور افتاد، اما هیچ‌گاه از کیفیت و صداقت هنری‌اش کوتاه نیامد. بهرام بیضایی، عیار تنها، در روزگاری که بسیار تن‌ها بودند، تنهایی‌اش را به یک سبک هنری و یک مقاومت اخلاقی تبدیل کرد.



محمد ناصری‌راد، منتقد و مستندساز

### آن‌گاه که باد در کوچه‌های روایت ایستاد

سال‌های دوری، تن او را از خانه دور ساخت، اما روایتش از خانه دور نشد. اکنون جسم او آرام گرفته، ولی نامش بر دروازه‌های قصه پاسیانی می‌دهد. هر جا که واژه‌ای با وسواس نوشته شود و هر جا که صحنه‌ای با ترس از حقیقت برپا گردد، نشان عبور او باقی است. بیضایی به درون افسانه بازگشته؛ همان‌جا که روایت پیر نمی‌شود و نگهبانان، جاودانه می‌مانند.

وجدان می‌ایستاد، انسان به محک کشیده می‌شد و اسطوره بار دیگر نفس می‌کشید. هر متنش بازخوانی سرنوشت بود و هر پرده‌اش میدان رویارویی نور و سایه. او ایران را با مرز نمی‌سنجید؛ با حافظه می‌سنجید. وطن در نگاه او سرزمین افسانه، تعزیه، شاهنامه و صدای مردمانی بود که قصه‌های خویش را نسل به نسل سپرده‌اند. از این‌رو هر اثرش سنگری بود در برابر فراموشی و هر دیالوگش نگهبانی برای زبان.

آن روز که بهرام بیضایی از میان ما برخاست، باد در کوچه‌های روایت ایستاد و خاک، نامی کهن را در سینه‌ی خویش فرو برد. گویی یکی از نگهبانان دروازه‌های افسانه از برج زمان فرود آمد و چراغی از بلندای فرهنگ خاموش شد. رفتن او رقتن یک تن نبود؛ فرو افتادن یکی از ستون‌های روایت ایران بود. بیضایی از تبار قصه بود. واژه را چون تیغی آزموده در دست داشت و صحنه را چون میدان داوری می‌آراست. در آثار او، تاریخ در برابر